

The Compatibility of Democracy with Wilayat-e Faqih in Ayatollah Khamenei's Political Thought

Hadi Jalali Asl *

Assistant Professor, Faculty of Theology and Religious Studies, Department of Political Jurisprudence, Shahid Beheshti University, Tebran, Iran

Abstract

Ayatollah Khamenei's concept of Islamic democracy - which simultaneously highlights the role of people and Islamic principles in governance, is a central theme in his political thought. This paper delves into the compatibility of this concept with the theory of Wilayat-e Faqih (Guardianship of the Supreme Jurist). The question is: Is democracy compatible with Islamic governance? By examining the nature of democracy and Wilayat-e Faqih as articulated by Ayatollah Khamenei, the paper demonstrates that these two concepts are not inherently contradictory. While democracy, understood as popular sovereignty, primarily concerns the formal aspects of governance, Wilayat-e Faqih provides a substantive framework for ensuring that governance is guided by Islamic principles. Ayatollah Khamenei's interpretation of Wilayat-e Faqih emphasizes its role in safeguarding Islamic values and ensuring the well-being of the Islamic community, while also recognizing the importance of democratic processes and popular participation. An examination of Ayatollah Khamenei's thoughts on Wilayat-e Faqih reveals that this concept is primarily substantive and does not conflict with democracy understood as "rule by the people" at any level.

Keywords: Democracy, Wilayat-e Faqih, Ayatollah Khamenei, Islamic principles.

* Email: ha_jalali@sbu.ac.ir (Corresponding Author)

بررسی سازگاری مردم‌سالاری با نظریه ولایت مطلقه فقیه، در اندیشه سیاسی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی)

هادی جلالی اصل*^۱

چکیده

یکی از مفاهیم مورد تأکید آیت‌الله خامنه‌ای که به‌صورت توأمان بر جایگاه مردم و ضوابط اسلامی در حکمرانی تأکید دارد، مفهوم مردم‌سالاری دینی است که از دیدگاه ایشان معنای جمهوری اسلامی می‌باشد. با این حال، پرسش این است که آیا مردم‌سالاری با حکومت دینی به‌خصوص با نظریه ولایت مطلقه فقیه، قابل جمعند؟ هدف از این مقاله، بررسی امکان جمع مردم‌سالاری با نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای بوده و با بررسی مفهوم مردم‌سالاری و لوازم تحقق و استمرار آن و بررسی مفهوم ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای با روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که مردم‌سالاری به‌معنای «حکومت توسط مردم»، مربوط به شکل بوده و در بُعد محتوایی، نیازمند نظریه پشتیبان بوده و با نظریه‌های مختلف قابل جمع است؛ به‌شرطی که در آن نظرات و جوهی نباشد که با بُعد شکلی دموکراتیک منافات داشته باشد. در این رابطه بررسی اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با ولایت مطلقه فقیه نشان‌دهنده این است که این اندیشه، مربوط به بُعد محتوایی بوده و در هیچ‌یک از سطوح، با دموکراسی به‌معنای «حکومت توسط مردم» منافات ندارد.

واژگان کلیدی: مردم‌سالاری، ولایت مطلقه فقیه، آیت‌الله خامنه‌ای، دموکراسی، جمهوری اسلامی

۱. استادیار دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات و ادیان، گروه فقه سیاسی

۱. مقدمه

یکی از مفاهیم مورد تأکید آیت‌الله خامنه‌ای که به‌صورت توأمان بر جایگاه مردم در حکمرانی و جایگاه ضوابط و معیارهای اسلامی در حکمرانی تأکید دارد، مفهوم مردم‌سالاری دینی است. از دیدگاه ایشان این مفهوم، مفهوم جدیدی نبوده و همان جمهوری اسلامی می‌باشد که یکی از ویژگی‌های آن ولایت مطلقه فقیه است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۸/۲۰). با این حال در رابطه با اینکه آیا مردم‌سالاری با حکومت دینی به‌خصوص با نظریه ولایت مطلقه فقیه، قابل جمعند، اشکالاتی شده است. به‌صورت خاص دکتر مهدی حائری یزدی، معتقد است: (جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه، جمله متناقضی می‌باشد؛ زیرا جمهوری هیچ شخص یا مقامی را جز خود مردم به‌عنوان حاکم بر امور خود و کشور نمی‌پذیرد، درحالی‌که معنای ولایت، آن هم ولایت مطلقه این است که مردم همچون صغار و مجانین، حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود ندارد و همه باید جان بر کف، مطیع اوامر ولی امر خود باشند و هیچ شخص یا نهاد، حتی مجلس شورا را نباید که از فرمان مقام رهبری سرپیچی و تعدی کنند (یزدی حائری، ۱۹۹۵: ۲۴۶)).

اهمیت بررسی این موضوع از آنجا نشأت می‌گیرد که بنیان نظری نظام جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده و با زیر سؤال بردن یکی از دو پایه آن یعنی جمهوریت، عامل آن را پایه دیگر نظام؛ یعنی اسلامیت آن معرفی می‌کند و این مسأله با غیرمردمی معرفی کردن دین اسلام، به تضعیف اندیشه اسلامی می‌انجامد. بر همین اساس این اشکالات در بیانات آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان یک مغالطه (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۲/۰۳/۲۷)، به‌منظور زدن ریشه اسلامیت مطرح شده است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۰۳/۱۴).

حال پرسش این است که این دو، چگونه در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای قابل جمعند؟ آن هم درحالی‌که ایشان مشروعیت قانون اساسی و حتی اصل نظام جمهوری اسلامی را از طریق حکم و تأیید ولی فقیه می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۱۱/۰۲). آیا رأی مردم صوری و نهایتاً در مسیر مقبولیت و محقق‌کننده شرط قدرت است یا واقعاً در مشروعیت نظام اسلامی تأثیرگذار می‌باشد؟ در این زمینه پژوهش‌هایی انجام شده، اما به‌درستی به پرسش اصلی پژوهش پاسخ نگفته است؛ زیرا پاسخ صحیح و دقیق به این پرسش در مرحله نخست نیازمند تبیین صحیح مردم‌سالاری با لوازم آن و در مرحله بعد، تبیین صحیح ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای و بررسی سازگاری یا تناقض نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای با مردم‌سالاری است.

بر همین اساس در این مقاله ابتدا به بررسی مفهوم مردم‌سالاری و لوازم تحقق و بقای آن پرداخته و سپس به بررسی مفهوم ولایت فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای و تنافی یا تلائم آن با مردم‌سالاری می‌پردازیم.

۲. تبیین دموکراسی و لوازم تحقق آن

مردم‌سالاری به تصویب فرهنگستان زبان و ادب فارسی معادل دموکراسی است (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مدخل دموکراسی). دموکراسی از دموکراتیا که ترکیبی از "دموس" و "کراتوس" می‌باشد، مشتق شده است (Dahl & Shapiro, 2024) و به معنای "حکومت توسط مردم" به‌عنوان یک کل به‌جای یک بخش، طبقه یا منافع در یک طبقه (Scruton, 2007:169) همچنین به معنای "حکومت اکثریت" تلقی شده است (کلایمر رودی، آندرسن و کویمبی کریستول، ۱۳۵۶: ۵۵) و در آن تمایزات یا امتیازات طبقاتی یا ارثی یا خودسرانه وجود ندارد (merriam-webster dictionary / democracy, n.d.). در دموکراسی، قدرت عالی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق سیستم نمایندگی که معمولاً شامل انتخابات آزادی است که به‌صورت دوره‌ای برگزار می‌شود، اعمال می‌گردد (Cambridge Advanced Learner's Dictionary / democracy, n.d.) (National Adult Literacy Agency, 2015:15). دموکراسی با وجود آنکه تا قرن نوزدهم به‌صورت تحقیرآمیز و به‌عنوان «فرمانروایی عوام» تلقی می‌شد، در حال حاضر با اقبالی حداکثری مواجه شده و لیبرال‌ها، محافظه‌کاران، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، آنارشیست‌ها و حتی فاشیست‌ها سعی دارند صلاحیت دموکراتیک خود را ثابت کنند (heywood, 2002: 67).

محبوبیت بسیار زیاد دموکراسی، موجب شکست این اصطلاح در مقام یک مفهوم سیاسی معنادار شده و شاید بتوان گفت دموکراسی بی‌قاعده‌ترین اصطلاح در عرصه عمومی است (heywood, 2002: 68) و با توجه به اختلافات گسترده‌ای که در رابطه با اینکه "مردم" چه کسانی هستند و کدام اعمال حکومت واقعاً "به‌خاطر مردم" است، نه به‌خاطر گروه‌های مسلط یا ذی‌نفع، نظریه دموکراسی بسیار پیچیده شده و در نتیجه تعریف دموکراسی بسیار مشکل بوده و اجماعی درباره اینکه چه چیزی یک حکومت را دموکراتیک می‌سازد وجود ندارد (Scruton, 2007: 169) (writer, 2007) (KNIGHT, 1845: 736). حتی تعریف مشهور "حکومت مردم" توسط اندیشمندی چون پوپر مورد نقد قرار گرفته، زیرا اگرچه ممکن است "مردم" با تهدید به برکناری، بر اعمال حاکمان‌شان تأثیر بگذارند، باین حال خود "مردم" هرگز به معنای واقعی و عملی بر خود حکومت نمی‌کنند (Popper, 1962: 124-125). با دسته‌بندی نظرات در رابطه با مفهوم دموکراسی می‌توان به دو معیار متضاد در ارزیابی دموکراتیک بودن هر تصمیم سیاسی رسید:

۱. این تصمیم توسط چه کسانی گرفته شده است؟ (که مشکل انتخاب جمعی را برجسته می‌کند)

۲. در خدمت منافع چه کسانی است؟ (که مشکلات رفاه اجتماعی و انتخاب اجتماعی را برجسته می‌کند) (Scruton, 2007:169-170)

به‌طور معمول در غرب برای دموکراتیک تلقی کردن یک حکومت، معیار نخست مورد استفاده قرار می‌گیرد و اگر راهی برای نسبت دادن هر تصمیم مهم سیاسی به مردم وجود داشته باشد؛ حال چه به این دلیل که مردم در تصمیم‌سازی نقش داشته‌اند یا به این دلیل که در نهایت مبتنی بر رضایت آنان است، دولت را دموکراتیک تلقی می‌کنند (Scruton, 2007: 170). درحالی‌که در بلوک شرق به‌طور معمول، معیار دوم مورد استفاده قرار می‌گرفت و چنانچه تصمیمی منافع مردم را پیش می‌برد (یا شاید فقط در صورتی که هدف، پیشبرد منافع مردم بود)، دموکراتیک تلقی می‌شد؛ اگرچه از طریق حزب حاکمی اتخاذ گردیده بود که عضویت عمومی را در سلسله‌مراتب خود ممنوع کرده بود (Scruton, 2007:170).

از دموکراسی براساس معیار نخست، به دموکراسی بر پایه اصل "حکومت مردم" و از دموکراسی براساس معیار دوم، به دموکراسی بر پایه اصل "برای مردم" تعبیر شده است. الگوهای مبتنی بر رویکرد دوم عرصه محدودی برای مشارکت عمومی، اعم از مستقیم یا غیرمستقیم، ایجاد می‌کنند. نمونه چنین الگوهایی را می‌توان در دموکراسی‌های توتالیتری که تحت زمام‌داری دیکتاتورهای فاشیستی مانند موسولینی و هیتلر شکل گرفتند، دید. اعتبار دموکراتیک این‌گونه رژیم‌ها بر پایه این ادعا بود که «پیشوا» به تنهایی منافع واقعی مردم را در نظر دارد و به این ترتیب به‌طور ضمنی اعلام می‌کرد که دموکراسی «راستین» را می‌توان با دیکتاتوری مطلق برابر قرار داد. در این موارد، فرمان‌روایی عمومی، معنایی جز تسلیم آئینی در برابر اراده رهبری کاملاً قدرتمند نداشت. این تسلیم به شکل گردهمایی‌ها، راهپیمایی‌ها و تظاهرات سازماندهی می‌شد. این نوع حکومت را گاهی دموکراسی پله‌بیسیتی هم نامیده‌اند. حکومت‌های توتالیتر کشمکشی را نشان می‌دهند که می‌تواند بین «حکومت مردم» (یا مشارکت مردمی) و «حکومت برای مردم» (حکومت در جهت منافع عمومی) وجود داشته باشد (heywood, 2002:70-71).

در ادامه به بررسی این دو نوع دموکراسی می‌پردازیم:

۲-۱. دموکراسی به‌منابۀ در مسیر منافع مردم بودن

دموکراسی به‌معنای حکومت "برای مردم" به ماهیت حکومت مربوط است، نه شکل آن و توجه صرف به آن، به بهانه پیروی از "اراده راستین مردم" یا "برابری اجتماعی" یا "جلوگیری از جهل عوام"،

مسیر را برای دیکتاتوری هموار می‌کند. برای نمونه پُرنفوذترین منتقد دموکراسی کلاسیک در گذشته افلاطون بوده است. افلاطون بر این پایه که توده مردم، خردمندی و تجربه لازم برای فرمانروایی عاقلانه را ندارند، از اصل برابری سیاسی انتقاد کرد. راه‌حلی که او در کتاب "جمهور" پیش نهاد، این بود که حکومت را باید به دست طبقه فیلسوف‌شاهان و پاسداران؛ که فرمانروایی‌شان به نوعی دیکتاتوری روشنفکرانه می‌انجامد، سپرد. اما در مقابل، دغدغه اندیشمندی چون جان لاک، حمایت از شهروندان در برابر تعديات حکومت بود. آرزوی حمایت از فرد در برابر حکومت بسیار قدرتمند، شاید پیش از هر تفکر دموکراتیکی، در پاسخ ارسطو به افلاطون بیان شده بود: چه کسی از پاسداران پاسداری خواهد کرد؟ (heywood, 2002: 72-73).

این پرسش در مورد همه مدعیان دموکراسی به معنای حکومت "برای مردم" قابل طرح است. برای مثال یکی از اقسام دموکراسی، دموکراسی خلق می‌باشد که از رژیم‌های کمونیستی ارتدکسی برگرفته شده است که براساس الگوی شوروی پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمدند. مارکسیست‌ها دموکراسی لیبرالی یا پارلمانی را دموکراسی "بورژوازی" یا "سرمایه‌داری" می‌دانند و آن را بی‌ارزش می‌شمردند. با این حال، مارکسیست‌ها هم به سبب دلالت‌های روشن مساوات‌طلبانه دموکراسی، به مفهوم یا آرمان دموکراسی گرایش یافتند. این اصطلاح به‌ویژه برای تعریف هدف برابری اجتماعی‌ای به کار برده شد که برآمده از مالکیت عمومی ثروت (در معنای اصلی "دموکراسی اجتماعی") و در تقابل با دموکراسی "سیاسی" بود که فقط صورت ظاهر برابری را به وجود می‌آورد (heywood, 2002:76). این ایده بیش از مارکس، وام‌دار اندیشه‌های لنین است. به نظر لنین، حزب "پیشگام طبقه کارگر" ادعا می‌کرد که می‌تواند منافع واقعی پرولتاریا را درک کند و آن را به عملی کردن توانمندی‌های انقلابی خود رهنمون شود. این نظریه سنگ‌بنای "دموکراسی لنینیستی" در اتحاد شوروی شد و همه رژیم‌های کمونیستی دیگر نیز آن را به مثابه یکی از ویژگی‌های کانونی مارکسیسم-لنینیسم پذیرفتند. اما ضعف این الگو آن است که لنین نتوانست هیچ سازوکاری برای کنترل قدرت حزب کمونیست (به‌ویژه رهبران آن) و تضمین وفاداری آن به طبقه پرولتاریا ایجاد نماید. در این مورد می‌توان سخن ارسطو را در قالب الفاظی دیگر باز گفت: "چه کسی از حزب کمونیست پاسداری خواهد کرد؟" (heywood, 2002:75-76).

۲-۲. دموکراسی به‌مثابه حکومت توسط مردم یا نمایندگان آنان

می‌توان گفت دموکراسی به معنای "حکومت مردم"، تنها به شکل و حاکمیت اکثریت دلالت دارد. به تعبیر دیگر اگرچه غایت دموکراسی نهادینه‌سازی آزادی و در نتیجه محافظت از آن از طریق مجموعه‌ای از شیوه‌ها و اصول است (writer, 2007)، با این حال با توجه به اختلافاتی که میان تعاریف

وجود دارد، می‌توان گفت قدر متیقن تعاریف در حوزه دموکراسی به معنای "توسط مردم"، تنها بر حاکمیت اکثریت دلالت دارد. توضیح اینکه در عین حال که طبیعت حکمرانی دموکراتیک، موضوع بحث‌های شدید سیاسی و ایدئولوژیکی بوده، بحث بر سر دموکراسی به سه پرسش اصلی زیر خلاصه می‌شود:

مردم کیستند؟ مردم چگونه باید فرمان‌روایی کنند؟ دامنه فرمان‌روایی مردم باید تا کجا باشد؟
(heywood, 2002:68)

دو پرسش نخست به شکل حکومت می‌پردازند و ماهیت حکومت را مشخص نمی‌کنند و پاسخ به سؤال سوم نیز نیازمند نظریه‌ای پشتیبان است و دموکراسی به عنوان شکل حل اختلاف، به پاسخ این پرسش نمی‌پردازد. در نتیجه برخی شاخص‌ها همچون برابری سیاسی (heywood, 2002: 68-69) یا شروط خاص همچون حق انتخاب شدن همه (Schwartzberg, 2015: 2) (KNIGHT, 1845: 736) (علاوه بر حق انتخاب کردن)، ماهیت دموکراسی را شکل نمی‌دهند.

می‌توان گفت دموکراسی صرفاً مجموعه قواعدی برای مدیریت اختلافات می‌باشد و مبنایی برای مقدم شدن یک نظر بر دیگر نظرات ارائه می‌دهد، اما نمی‌گوید چه نظری، صائب است (United States Department of State Bureau of International Information Programs, 2017: 73). در دموکراسی، خروجی نامشخص است. باین حال قواعد بنیادین بازی عرصه‌ای امن را برای رقابت و مدیریت اختلاف فراهم می‌سازد (Sisk, 2003). دموکراسی یا قدرت مردم، صاحب عنوان کاربست قدرت را مشخص می‌سازد و در حقیقت دموکراسی به پرسش "که؟" (نه به پرسش "چه؟") پاسخ می‌گوید (کریژل، ۱۳۹۴: ۶۷-۶۸)؛ بنابراین می‌توان گفت مفهوم بنیادین دموکراسی این است که حاکم، منتخب اکثریت باشد و هر نهاد دیگری که در یک دموکراسی رخ می‌دهد یا وجود دارد، یا نتیجه ضروری این مفهوم است یا یک قانون مصوب می‌باشد که توسط حاکمیت عمومی وضع شده است (KNIGHT, 1845:738).

با توجه به مرتبط بودن دموکراسی به شکل حکومت، در مجموع می‌توان گفت سه جهت برای محدودیت دموکراسی وجود دارد:

لوازم تحقق دموکراسی یا شرط حدوث؛

لوازم صیانت از دموکراسی یا شرط بقاء؛

و نظریه پشتیبانی که ماهیت حکومت را مشخص کند.

۲-۱-۲. لوازم تحقق دموکراسی

در جهت نخست، اگرچه دموکراسی چیزی جز حاکمیت مردم یا اکثریت مردم نیست؛ اما تحقق حاکمیت مردم به‌خصوص در جوامع گسترده و پیچیده کنونی مستلزم چالش‌هایی است که موجب شده چستی دموکراسی در کنار چگونگی عملکرد دموکراسی، بیش‌ترین بحث معاصر را شکل دهد (heywood, 2002: 77-78). مسأله اینجاست که تحقق حاکمیت مردم در جوامع پیچیده کنونی که می‌توان گفت دموکراسی مستقیم غیرممکن است، نیازمند ایجاد نهادهایی می‌باشد که تحقق‌بخش مبنای دموکراتیک حکومت باشند (Scruton, 2007:170) اما به چند دلیل دموکراتیک بودن یک نظام سیاسی دشوار است؛

اینکه نهادها بازتاب‌دهنده خواست اکثریت یا به آسانی قابل اصلاح توسط اکثریت باشد، دشوار است؛

یک دولت منتخب دموکراتیک ممکن است در طول دوره مسئولیت خود سیاست‌هایی را اعمال کند که به‌صورت آشکار با خواست و منافع مردم در تضاد است (Scruton, 2007:170)؛ محتمل است به نام "حکومت برای مردم" و "از طریق نمایندگان مردم"، حاکمیت نخبگانی محقق شود که درنهایت به‌دنبال نفع شخصی اند (heywood, 2002:77-78). به‌همین دلیل ایجاد یک نظام در واقع دموکراتیک، مستلزم مقدمات و لوازمی است؛ در این رابطه به‌صورت خاص چند مورد برجسته است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۲-۱. وجود انتخابات منظم و عادلانه و لوازم آن

دموکراسی نمایندگی شکل محدود شده و غیرمستقیم دموکراسی است. محدود بودن آن به این معناست که مشارکت عمومی در حکومت اندک بوده و به شرکت در انتخابات است خلاصه می‌شود (heywood, 2002:70) و اکثریت آرا اراده دموکراسی را تشکیل می‌دهد (KNIGHT, 1845:738). همچنین غیرمستقیم است، زیرا مردم خود قدرت را اعمال نمی‌کنند و صرفاً کسانی را برمی‌گزینند تا از طرف آن‌ها فرمانروایی کنند (heywood, 2002:70). در این میان چیزی که رأی دادن را دموکراتیک می‌سازد، این است که از طریق انتخاباتی رقابتی و منظم باشد تا مردم توان تغییر سیاست‌مداران را داشته باشند تا در نتیجه پاسخ‌گویی سیاست‌مداران میسر شود. بنابراین برابری سیاسی در معنای دقیق، حق رأی برابر خواهد بود (heywood, 2002:74). این بدان معنا نیست که رأی مردم لزوماً درست یا اخلاقی خواهد بود، اما زمانی که از نظر شکلی، مرجع تشخیص، خواست مردم تلقی شد، مسیری جز مراجعه به افکار مردم وجود ندارد و تنها راهی که می‌توان امید داشت، تصمیمات اشتباه اصلاح

شوند، این است که تغییر ممکن باشد و رأی‌گیری عمومی تبدیل به یک قاعده قانونی گردد تا همان مردمی که این تصمیم را اخذ کرده‌اند، بتوانند آن را لغو کنند (KNIGHT, 1845:738)

بنابراین پاسخ‌گو کردن حاکم، مستلزم این است همان‌گونه که می‌توان حاکمان را انتخاب نمود، بتوان آنان را عزل کرد؛ درحالی‌که اگر معیار حکومت دموکراتیک، "برای مردم" بودن حکومت باشد، مگر در صورتی که انتخابات عادلانه وجود باشد، به سختی می‌توان موردی را یافت که در صورت تخلفی حاکم از منافع یا خواست مردم، بتوان وی را بدون خشونت و خون‌ریزی عزل نمود.

با این حال اگرچه انتخابات منظم و حق رأی همگانی در حال حاضر یکی از ویژگی‌های اساسی یک قانون اساسی دموکراتیک تلقی می‌شود، این ویژگی در صورت فقدان ویژگی‌های دیگری که ذکر آن خواهد آمد، دموکراتیک بودن حکومت را تضمین نمی‌کند (Scruton, 2007:170) و علاوه بر لوازم دیگری که در ادامه به آن اشاره می‌شود، لازمه انتخاب، آگاهی است و آگاهی و تحقق انتخاب واقعی شهروندان، مستلزم پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری از جانب مسئولان و شفافیت در حکمرانی می‌باشد تا شهروندان از طریق نظارت بر عملکرد مسئولان در دوره‌های مختلف، توان قضاوت صحیحی نسبت به میزان صلاحیت کاندیداهای مختلف تصدی مناصب، داشته باشند (heywood, 2002:74). این پاسخ‌گویی علاوه بر تضمین حق رأی در انتخابات رقابتی، از طریق آزادی سیاسی از جمله آزادی بیان و شکل و نهاد‌های نظارتی محقق می‌شود (KNIGHT, 1845:738) تا مردم با امکان آگاهی از عملکرد مسئولان، زمینه انتخاب صحیح را داشته و در دام شعارهای عوام‌فریبان نیفتند و در صورت لزوم بتوانند مسئولان ناشایست را عزل کنند.

۲-۱-۲-۲. محدود بودن حاکم به قانون (حاکمیت قانون) و نهادهای کنترل‌کننده همچون مجلس

پیش‌نیاز دیگر تحقق حاکمیت مردم، حاکمیت قانون است؛ زیرا با توجه به محدود و غیرمستقیم بودن دموکراسی نمایندگی، یکی از خطراتی که مردم‌سالاری را تهدید می‌نماید، پدیده‌ای است که توکویل از آن به‌عنوان "استبداد دموکراتیک" یاد می‌کند. توکویل این شکل از استبداد را در قرون وسطی کاملاً ناشناخته دانسته و ویژگی آن را این می‌داند که در "استبداد دموکراتیک"، جامعه که متشکل از توده‌ای یک‌شکل و سردرگم می‌باشد، تنها حاکم مشروع تلقی می‌شود، اما این توده، در حقیقت از همه ابزارهایی که بتواند حاکمیت خود را اعمال و دولت خود را اداره کند یا حتی بر آن نظارت نماید، محروم شده است. توده‌ای که در رأس آن یک مسئول اجرایی وجود دارد که مأمور شده هر کاری را به نام این توده و البته بدون مشورت با این توده انجام دهد. توده‌ای که از همه وسایل خود برای کنترل این مسئول محروم گردیده است و حتی قانونی وجود ندارد که براساس آن توان کنترل مسئول را داشته

باشد. بنابراین اگرچه در ظاهر، حاکم، مأموری مطیع است اما در واقع ارباب می‌باشد (Tocqueville, 1888:140).

به‌همین دلیل مردم‌سالاری در دوره‌های جدید مبتنی بر قانون اساسی است و حاکم درون مجموعه‌ای از قواعد عمل می‌کند و این قواعد بر اعمال قدرت حکومت نظارت می‌کند (heywood, 2002: 74).

همچنین برای جلوگیری از این پدیده، تجربه طولانی تاریخ حکومت مشروطه در اروپا، دولتی محدود با مجلس قانون‌گذاری که قوای اجرایی برای هر تصمیم باید رضایت آن را جلب کند را پیشنهاد می‌نماید (Scruton, 2007: 170).

حاکمیت قانون و محدود بودن عمل مسئول به چارچوب قانونی، مبنایی را برای نظارت بر مسئولان فراهم می‌کند تا مسئولان به بهانه محقق کردن منافع مردم، خواست خود را پیاده نکنند. با وجود قانون می‌توان تشخیص داد که آیا مسئول، در حوزه اختیارات خود عمل می‌نماید یا به سمت استبداد می‌رود. در غیر این صورت، اثبات خروج مسئول از حوزه صلاحیت خود بسیار دشوار خواهد بود و به‌خصوص با توجه به اینکه عالم سیاست، عالم تراحمات است و مسئول اجرایی در بسیاری از موارد، ناچار از دفع افسد به فاسد می‌باشد، اثبات اینکه تصمیمات اتخاذ شده به دلیل فساد مسئولان صورت گرفته یا به دلیل پرهیز از تحقق افسد، دشوار خواهد بود.

۲-۲-۳. برابری در مقابل قانون

با توجه به احتمال تحقق استبداد دموکراتیک، یکی از تضمین‌های مبتنی بر تجربه بشری، برابری در مقابل قانون است که یکی از ویژگی‌های اجماعی دموکراسی تلقی شده است (writer, 2007). در صورتی که برابری در مقابل قانون وجود نداشته باشد، احتمال فساد مسئولان بالاتر رفته و با توجه به محدودیت‌های دموکراسی نمایندگی، کنترل آنان نیز دشوارتر خواهد بود. بنابراین پس از تحقق حاکمیت قانون و معیار بودن قوانین برای اداره جامعه، برابری در مقابل قانون، تضمین‌کننده این است که قانون صرفاً برای کنترل مردم نبوده و به ابزاری در دست مسئولان برای محدود کردن مردم تبدیل نشود و همه اجزاء جامعه به یک چارچوب قانونی پایبند باشند.

۲-۲-۲. لوازم استمرار دموکراسی

استمرار یک حکومت مردم‌سالار نیز ملزوماتی دارد که در صورت عدم توجه به این لوازم، بقاء این حکومت یا استمرار دموکراتیک بودن آن با خطر مواجه می‌گردد. در ادامه به دو مورد اشاره می‌شود:

۲-۲-۱. ثبات

اگرچه معیار در حکومت مردم‌سالار، خواست مردم است، با این حال همان‌گونه که ارسطو بیان می‌کند، بقاء دموکراسی نیازمند قدری از ثبات می‌باشد (KNIGHT, 1845: 738) و از دیدگاه او ثباتی وجود ندارد، مگر آنکه قواعد اساسی خاصی وجود داشته باشد که رعایت شده و غیرقابل تغییر تلقی شود. ارسطو معتقد است اگر دموکراسی یک شیوه حکومت می‌باشد، چنین حکومتی در صورتی که همه چیز در هر لحظه ممکن است تغییر کند، به درستی یک دموکراسی نیست؛ زیرا اگر یک شیوه حکومت، چیزی با ثبات است، چنین دموکراسی‌ای، یک شیوه حکومت نخواهد بود (KNIGHT, 1845:738).

البته دموکراسی‌های مدرن به موجب نظام نمایندگی در برابر تغییرات همیشگی ایمن هستند، زیرا مردم از طریق نمایندگان خود قانون‌گذاری می‌کنند و بنابراین تغییر مستمر عملاً غیرممکن می‌شود (KNIGHT, 1845:738). بنابراین اصل وجود انتخابات و غیرمستقیم بودن دموکراسی خود، قدری از ثبات را ایجاد می‌نماید. با این حال ثبات، تنها از طریق ثبات نسبی قوانین حاصل نمی‌شود و نیازمند پذیرش قواعد بازی از جانب جامعه و تسلیم اقلیت به خواست اکثریت از یک سو (KNIGHT, 1845:738) و رعایت حقوق اقلیت از جانب اکثریت حاکم از سوی دیگر است. زیرا استبداد اکثریت منجر به توسل اقلیت‌ها به زور فیزیکی می‌شود و نتیجه آن، سردرگمی، هرج و مرج و استبداد فردی خواهد بود (Tocqueville, 2012: 406). از دیدگاه توکویل در صورت عدم رعایت حقوق اقلیت، سلطه اکثریت، نه به دلیل کاستی قدرت، که به خاطر کاستی خرد سرنگون خواهد شد. دولت به‌گونه‌ای متمرکز است که اکثریت حاکم، قادر مطلق می‌باشد. این مسأله نه توان فیزیکی، بلکه توان اخلاقی را کاهش خواهد داد (Tocqueville, 2012: 406).

۲-۲-۲. امکان تبدیل اقلیت به اکثریت و تغییر از طریق انتخابات

اگرچه همان‌گونه که گفته شد بقاء دموکراسی به پذیرش نظر اکثریت، توسط اقلیت است و کل جامعه باید بپذیرد که اراده اکثریت، اقلیت را محدود سازد (KNIGHT, 1845: 738)؛ با این حال از لوازم اساسی این پذیرش اقلیت، امید به تبدیل شدن به اکثریت (در کنار حفظ حقوق اقلیت تا زمان تبدیل شدن به اکثریت) می‌باشد. یکی از لوازم ایجاد این امید، امکان شنیده شدن اقلیت و توان شرکت در انتخابات عادلانه است. چنانچه برداشت اقلیت این باشد که در انتخابات سهمی ندارد و حتی در صورتی که تبدیل به اکثریت شود، شانسی برای دستیابی به قدرت ندارد، امکان پذیرش نظر اکثریت، کاهش یافته و احتمال مقابله خشن با حکومت از جانب اقلیت قوت می‌گیرد و این مسأله ثبات نظام دموکراتیک را به خطر انداخته و بقای آن را تهدید می‌کند (Tocqueville, 2012:406).

۲-۳. نظریه پشتیبان دموکراسی

همان‌گونه که دیدیم دموکراسی به معنای "حکومت توسط مردم"، به شکل حکومت پرداخته و شیوه‌ای برای حل اختلاف است و چیزی درباره ماهیت قوانین نمی‌گوید، از این مسأله دو نتیجه می‌توان برداشت کرد:

نخست: قابلیت جمع دموکراسی با مکاتب فکری مختلف مانند سوسیال دموکراسی یا لیبرال دموکراسی: با توجه به آنکه دموکراسی به شکل می‌پردازد، با مکاتب مختلف که به محتوا می‌پردازند، قابل جمع است. بنابراین برخلاف اندیشه‌هایی همچون لیبرالیسم که فلسفه سیاسی مستقلی می‌باشد و نسبت آن با دیگر مکاتب همچون اسلام، تغایر و تمایز است، دموکراسی یک نظام سیاسی می‌باشد که ممکن است فلسفه‌ها، مذاهب و جهان‌بینی‌های گوناگون، بی‌آنکه به یکدیگر تقلیل یابند، با آن نسبت برقرار کرده و تعریف خاصی از حد و حدود آن براساس مبانی خود داشته باشند (فیرحی، ۱۳۹۶: ۱۷). بنابراین آنچه موجب تناقض نظریه‌ای به‌عنوان مثال ولایت مطلقه فقیه با دموکراسی می‌شود، این است که نظریه شاخص‌هایی داشته باشد که قابل جمع با دموکراسی نباشد. دو: نیازمندی دموکراسی به نظریه پشتیبان:

با توجه به پرداختن دموکراسی به بُعد شکلی نظام سیاسی، در رابطه با ماهیت نظام سیاسی نیازمند نظریه‌ای پشتیبان هستیم. زیرا دموکراسی خود سؤالاتی ایجاد می‌کند؛ چه در حوزه شکل و چه در حوزه محتوا.

در حوزه شکل مهم‌ترین پرسش این است که چه کسی باید در دموها گنجانده شود؟ در طول تاریخ نیز حق رأی برای همه مردم لحاظ نشده است. برای نخستین متفکران یونانی، دموکراسی به معنای برابری سیاسی نبود، بلکه به معنای سوگیری نسبت به تهیدستان بود. در دولت شهرهای یونان مشارکت سیاسی به بخش کوچکی از جمعیت محدود شده بود: شهروندان مرد بالای ۲۰ سال. و بدین ترتیب همه زنان، بردگان (بخش زیادی از جمعیت) و خارجیان کنار گذاشته می‌شدند (heywood, 2002:72) (فیرحی، ۱۳۹۶: ۱۷). همچنین مطرح شدن حق رأی همگانی در اواخر قرن نوزدهم توسط کسانی چون جر می بنتام و جیمز میل، عقیده‌ای تدریجانه تلقی می‌گردید (heywood, 2002:73). حتی دموکراسی از نظر میل که از برجسته‌ترین حامیان حق رأی همگانی از جمله حق رأی زنان بوده است، به معنای برابری سیاسی نبوده، زیرا وی علاوه بر اینکه گستره مطلوب حق رأی را شامل افرادی که دارای سوادند می‌دانست، با توجه به مخاطرات دموکراسی، اندیشه برابری سیاسی رسمی را رد می‌کرد و از نظامی از رأی دادن جمعی حمایت می‌نمود که در آن کارگران ساده و بی‌مهارت دارای یک حق رأی، کارگران ماهر دو رأی و تحصیل‌کرده‌ها و اعضای حرفه‌های علمی پنج یا شش

رای داشته باشند (heywood, 2002:75-76). جان لاک نیز که از احیاگران اندیشه دموکراسی است بنا به معیارهای مدرن، خود فردی دموکرات نبود؛ چراکه معتقد بود فقط دارندگان مالکیت باید رای دهند؛ بر این اساس که فقط آن‌ها از حقوق طبیعی‌ای برخوردارند که ممکن است حکومت آن را نقض کند (heywood, 2002:73).

در حوزه محتوا نیز پرسش‌های مهمی وجود دارد. برای مثال یکی از سه سؤال اصلی در بحث از دموکراسی این است که دامنه فرمان‌روایی مردم تا کجا باید باشد؟ مردم حق دارند درباره چه مسائلی تصمیم بگیرند؟ و چه چیزی باید برعهده شهروندان باشد؟ (heywood, 2002:71).
الگوهای دموکراسی که بر پایه فردگرایی لیبرالی ساخته شده‌اند، معمولاً توصیه کرده‌اند که دموکراسی به زندگی سیاسی محدود باشد و سیاست دقیقاً تعریف گردد. بنابراین راه‌حل‌های دموکراتیک فقط برای مسائلی مناسب‌اند که به‌طور مشخص به اجتماع مربوط می‌شوند؛ و اگر دموکراسی در شرایط دیگری به‌کار رود، به تخلف و تجاوز از آزادی می‌انجامد (heywood, 2002:71).

اما دیدگاه‌های دیگری درباره دموکراسی وجود دارد. برای مثال در دموکراسی رادیکال، دموکراسی وسیله ساختن چارچوبی نیست که افراد در آن کار خاص خود را پیش ببرند، بلکه بیش‌تر اصلی کلی است که در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی به‌کار می‌رود. در این نوع دموکراسی، مردم از حقی اساسی برخوردارند که به آن‌ها امکان مشارکت در هر تصمیم‌گیری اثرگذار بر زندگی‌شان را می‌دهد و دموکراسی در اصل، روندی جمعی برای عملی کردن این حقوق می‌باشد. این موضع درخواست‌های سوسیالیستی جمع‌گرایی یا توزیع ثروت جامعه و ترویج خودگردانی کارگران آشکار است. بنابراین سوسیالیست‌ها به‌جای تأیید دموکراسی صرف، خواهان «دموکراسی اجتماعی» یا «دموکراسی صنعتی» شده‌اند. همین‌طور فمینیست‌ها، خواهان دموکراتیک شدن زندگی خانوادگی شده‌اند که به‌صورت حق همه، برای شرکت در تصمیم‌گیری در عرصه داخلی یا خصوصی زندگی، فهم گردیده است (heywood, 2002:71). حدود اجتماع سیاسی برای اهداف حکومت سیاسی چیست؟ مردم با چه شرایطی و بر سر کدام موضوعات صلاحیت شرکت دارند؟ مکانیسم‌های اصلی که توسط آن حکم باید اتفاق بیفتد چیست؟ یا این پرسش مهم که آیا آزادی مردمی برای سلب حق رای اقلیت‌ها باید «دموکراتیک» تلقی شود؟ (Schwartzberg, 2015:1).

در صورت فقدان نظریه‌ای پشتیبان برای پاسخ به این سؤالات، حکومت دموکراتیک نه‌تنها منجر به گسترش عدالت و حقوق مردم نمی‌شود، بلکه خود هموارکننده مسیر استبدادی جدید از جانب عوام‌فریبان است و همان‌گونه که مصطلح شده، عوام‌فریب و درباری از یک مواد ساخته شده‌اند (Lowell, 1889:67)؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، با توجه به محدود و غیرمستقیم بودن دموکراسی

نماینده‌گی، یکی از خطراتی که مردم‌سالاری را تهدید می‌کند، پدیده "استبداد دموکراتیک" است. این استبداد، همان‌گونه که در صورت نبود قانون محقق می‌شود، از طریق عوام‌فریبی نیز محقق می‌گردد. بنابراین نظریه‌ای پشتیبان، به‌عنوان معیاری برای تشخیص تصمیمات صحیح از غلط، پیش‌نیاز محدود کردن حاکم و جلوگیری از تحقق "استبداد دموکراتیک" می‌باشد.

همچنین بدون نظریه پشتیبانی قوی، تضمینی برای آزادی‌های فردی یا حقوق اقلیت‌ها وجود ندارد؛ زیرا اگرچه دموکراسی به‌معنای حکومت مردم است، اما چون در همه جوامع جدایی و اختلاف‌نظر وجود دارد، "مردم" در عمل ممکن است "اکثریت" معنا دهد. در این صورت، دموکراسی به کاربرد دقیق اصل فرمانروایی اکثریت منجر می‌شود در آن اراده اکثریت یا کسانی که تعدادشان بیش‌تر است، اراده اقلیت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

دموکراسی به تعبیر تکوین حاکمیت عدد است، نه حاکمیت راستی و خوبی (Deneen, 2015). بنابراین دموکراسی می‌تواند به "استبداد اکثریت" تنزل یابد. به‌همین دلیل در اعصار جدید یکی از مهم‌ترین منتقدان دموکراسی، لیبرال‌ها بوده‌اند؛ آن‌ها نگرانند در دموکراسی، اکثریت نسبت به حقوق و منافع اقلیت، بی‌احساس و بی‌تفاوت بوده یا حتی دشمنی خواهند کرد. به‌خصوص در جایی که یک اقلیت دائمی وجود دارد که عملاً هیچ شانسی برای پیروزی در انتخابات وجود ندارد و خطر به حاشیه رانده شدن یا تسلط وجود دارد، حفظ این امر دشوار است که قانون اکثریت، تضمین‌کننده رفتار برابر است و اینکه رویه یا نتیجه آن دموکراتیک باشد (Schwartzberg, 2015: 4).

بنابراین در حوزه محتوا نیازمند نظریه‌ای هستیم که بُعد ماهوی حکومت از جمله حقوق اقلیت را مشخص کرده و خواست اکثریت را محدود کند. اگرچه درنهایت آنچه حاکم می‌شود، درست یا غلط، خواست اکثریت است و مسیر تعیین این حقوق و محدود نمودن اکثریت، به‌وسیله خود اکثریت و از طریق تدوین قوانین اساسی می‌باشد.

نظریه پشتیبان مبتنی بر بُعد ایدئولوژیک یک جامعه است. برای مثال بخشی از معیارهای محتوایی لیبرال دموکراسی پیش از این بیان شد و معیارهایی چون برابری سیاسی و پلورالیسم سیاسی را نیز می‌توان به آن افزود (heywood, 2002:77-78). این معیارها برخی مبتنی بر تجربه بشری و به‌منظور تحقق یا بقاء دموکراسی و بخشی مبتنی بر ارزش‌های لیبرالند. اگرچه ارزش‌های مکاتب مختلف با یکدیگر متباین نیست، باین حال با توجه به تفاوت مکاتب مختلف از حیث مبانی فلسفی و نظریات مبتنی بر این مبانی، یک‌یک ارزش‌های ارائه‌شده توسط این مکاتب باید با توجه به مبانی معرفتی اسلام مورد بررسی قرار گیرند و تا زمانی که شکل حکومت دموکراتیک باشد، تفاوت ماهوی دموکراسی اسلامی با لیبرال دموکراسی، به‌معنای دموکراتیک نبودن حکومت

اسلامی و تفاوت این دو در شکل نیست، بلکه به معنای تفاوت این دو، در محتواست و همان‌گونه که گفته شد، دموکراسی به شکل باز می‌گردد، نه محتوا. همچنان‌که در ارزش‌گذاری و حتی تفسیر اندیشه‌های لیبرال دموکراسی اختلاف نظر زیادی وجود دارد و این شکل از دموکراسی را نظریه‌پردازان گوناگون پلورالیسم، نخبه‌گرایی، کورپوراتیسم، راست‌نو و مارکسیسم به صورت‌های گوناگون تفسیر کرده و هر کدام از جهاتی آن را زیر سؤال برده‌اند. برای مثال آیا لیبرال دموکراسی گسترش واقعی و سالم قدرت سیاسی را تأمین می‌کند؟ آیا فرایندهای دموکراتیک منافع درازمدت را به واقع پیش می‌برند یا محکوم به شکستند؟ آیا برابری سیاسی می‌تواند با نابرابری اقتصادی هم‌زیستی نماید؟ و ... (heywood, 2002: 77-78).

در کل اگرچه اغلب مردم پذیرفته‌اند آنچه در بیش‌تر جامعه‌های غربی به نام دموکراسی می‌گذرد (نظامی از انتخابات منظم و رقابتی بر پایه حق رأی همگانی)، تنها شکل یا تنها شکل مشروع دموکراسی است. اما در واقع چند نظریه یا الگوهای رقیب درباره دموکراسی وجود دارند که هر یک برداشت خود از فرمانروایی عمومی را عرضه می‌کنند. این نظریه‌ها یا الگوها نه تنها گوناگونی شکل‌ها و سازوکارهای دموکراتیک بلکه، بنیادی‌تر از آن زمینه‌های توجیه فرمانروایی دموکراتیک را نیز نشان می‌دهند. حداقل چهار الگوی متفاوت دموکراسی را می‌توان چنین برشمرد:

۱. دموکراسی کلاسیک (classical democracy)

۲. دموکراسی حمایتی (protective democracy)

۳. دموکراسی توسعه (developmental democracy)

۴. دموکراسی خلق (people's democracy) (heywood, 2002:71-72)

بنابراین درعین حال که باید از تجربه بشری در این حوزه بهره برد، نباید نگاهی تعبدی و متصلب به تجربیات بشری داشت و باید در صورت پذیرش ویژگی‌های شکلی دموکراسی، محتوای حکومت را بدون تقلیل به مکاتب دیگر، براساس اندیشه اسلامی طراحی کرد.

همچنین در رابطه با شکل نیز هر شرطی برای دموکراسی که به یکی از این سه جهت (حکومت اکثریت، لوازم تحقق و لوازم بقاء دموکراسی) بازنگردد، وابسته به قوانین مصوب اکثریت است و در غیر این صورت معتبر نیست.

۳. بررسی نسبت ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای با دموکراسی و لوازم تحقق آن

با توجه به آنچه درباره دموکراسی و لوازم تحقق و بقای آن گفتیم، در ادامه آن را با نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای مقایسه کرده تا درنهایت به بررسی این مسأله بپردازیم که آیا

مردم‌سالاری دینی با اندیشه ولایت مطلقه فقیه، در تضاد است یا خیر. در این رابطه پس از تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، باید پاسخ سؤالات زیر را در اندیشه ایشان یافت:

آیا دموکراسی همچون معنای رایج در بلوک شرق سابق، به معنای حکومت "برای مردم" است یا علاوه بر آن مردم را نیز در حکمرانی دخیل کرده و قائل به "حکومت مردم" بوده و آنان را مرجع تشخیص این می‌داند که آیا حکومت واقعاً در خدمت مردم و "برای مردم" است یا خیر؟ اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای چه نسبتی با مفهوم دموکراسی و لوازم تحقق و بقای آن پیدا می‌کند؟ اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای درباره نظریه پشتیبان دموکراسی و بُعد ماهوی حکومت اسلامی چیست؟

۳-۱. مفهوم ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای

در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای ولایت با توجه به معنای لغوی خود یعنی "پیوند و به هم جوشیدگی دو چیز" و "اتصال دو شیء به همدیگر به طوری که هیچ چیزی میان آن دو فاصله نشود (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۰/۰۲/۲۹)"، بدین معناست که "در نظام سیاسی اسلام، کسی که در رأس قدرت قرار دارد و کسانی که قدرت حکومت بر آن‌ها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی‌ناپذیری از هم دارند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۶/۰۲/۰۶)". از دیدگاه ایشان حکومتی که "حاکمان در آن با مردم ارتباطی نداشته باشند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۶/۰۲/۰۶)" و "حکومت زور یا حکومتی که حاکم عقاید مردم را قبول نداشته باشد و افکار و احساسات مردم را مورد اعتناء قرار ندهد"، هیچ‌کدام ولایت نیست (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶). از نظر ایشان ولایت به معنای سرپرستی و قیمومیت محجورین نیست (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶)، بلکه به معنای متصدی بودن و مدیر بودن است و در این تصدی هیچ امتیازی وجود ندارد و امکانات و مواهب ویژه‌ای نیز برای رهبر به دنبال ندارد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۰/۰۲/۲۹).

همچنین کسی دارای چنین ولایتی است که فقیه و دارای شرائطی همچون اسلام‌شناسی، عدالت و بصیرت نسبت به مسائل زمان و تدبیر باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۲/۰۲/۳۰ و ۱۳۶۶/۱۲/۰۷ و ۱۳۶۶/۰۹/۲۰). البته لزوم وجود این شرایط، نیازمند دلیل نقلی نبوده و از واضحات فقه اسلامی و اعتبارات عقلانی بوده (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۶/۱۵) و در این جهت "علی الاصول بین فرق اسلامی هیچ‌گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در شرایطی که ولی منصوب (به شخص) از قبل خدا وجود ندارد، کسی از همه شایسته‌تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک‌تر باشد" (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۱۲/۲۷).

جایگاه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای تا آنجاست که ایشان مشروعیت همه نهادها و اصل نظام و قانون اساسی را براساس امضای ولی فقیه می‌داند (خامنه‌ای، بیانات،

۱۳۶۶/۱۱/۰۲) و از نظر ایشان این ولایت، مطلقه بوده و فقیه، در دوران غیبت معصوم، همان مقام حاکمیت معصوم را داراست (خامنه‌ای، درس خارج، ۱۳۹۲/۰۹/۲۵ و ۱۳۶۶/۱۱/۰۳). با این حال معنای ولایت مطلقه از دیدگاه ایشان به معنای حکومت مطلقه (absolute or despotic rule) نیست؛ بلکه در مقابل ولایت در امور حسبه (خامنه‌ای، درس خارج، ۱۳۹۲/۰۹/۰۴) و به معنای انعطاف در حل معضلات مهم و موارد ناگزیر و خود براساس قانون است، نه استبداد که خود برخلاف عدالت می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۲/۰۹/۲۶ و ۱۳۹۲/۰۶/۱۷). از دیدگاه ایشان حکومت اسلامی نه تنها استکباری نیست، بلکه از دموکراسی‌های رایج دنیا مردمی‌تر است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶). ایشان ولایت فقیه را با تمام اهمیتی که دارد، امری محتوایی تلقی کرده و از نظر شکلی، تحقق آن را مردمی دانسته (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۰۳/۱۴) و آن را حکمی شرعی دانسته که مردم همچون دیگر احکام شرعی، آن را اقامه می‌کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۶/۱۱/۱۵).

۳-۲. مردم‌سالاری دینی از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای

همان‌گونه که گفته شد، الگوهای مختلفی برای مردم‌سالاری وجود دارد؛ الگوی کشورهای بلوک شرق سابق، دموکراسی را به معنای حکومت "برای مردم" و کشورهای غربی اغلب دموکراسی را "حکومت مردم" تلقی می‌کنند که اولی ناظر به ماهیت و دومی ناظر به شکل حکومت است. رویکرد نخست، اگرچه هدف حکومت را منافع مردم معرفی می‌کند، اما ممکن است اداره حکومت همراه با حذف مردم از سیاست‌گذاری‌ها صورت گیرد، اما رویکرد دوم مردم را مرجع تشخیص در خدمت منافع مردم بودن حکمرانی قرار می‌دهد. در این رابطه در دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای اگرچه حکومت اسلامی از نظر ماهوی حکومتی در خدمت مردم و "برای مردم" است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶)، با این حال از نظر شکلی "حکومت مردم" نیز می‌باشد و در این نظام، مرجع تشخیص اینکه چه نظامی سیاسی مطلوب است و چگونه می‌توان آن نظام را به سمت مطلوب هدایت کرد، با اکثریت مردم می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲). از نظر ایشان حاکمیت مردم در دل اسلامیت نظام بوده و تکیه به مردم و احترام به خواست و رأی مردم، در دل اتکاء به حکم الهی است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۰۳/۱۴ و ۱۳۸۸/۰۵/۱۲ و ۱۳۸۰/۰۳/۱۴ و ۱۳۶۶/۰۴/۱۲).

از دیدگاه ایشان حکومت غیر مردمی، مشروع نیست و یقیناً حضور مردم در مشروعیت نظام نقش دارد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۹/۰۱/۰۱) و این نکته با اسلامی بودن نظام منافات ندارد، زیرا اگرچه حاکمیت از آن خداست، ولی ولایت کسی از جانب خداوند تفهیم شده که علاوه بر اینکه صلاحیت یعنی عدالت، اسلام‌شناسی و کارآمدی داشته باشد، مردم هم او را بخواهند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۲/۰۹/۲۶ و ۱۳۶۳/۱۰/۰۷)؛ بنابراین از منظر ایشان نظام فردی و نظام دیکتاتوری نمی‌تواند

اسلامی هم باشد و نه جمهوری است و نه اسلامی (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۷/۰۱/۱۲) و حکومت زور در اسلام پذیرفته نیست حتی نسبت به کسی که دارای معیارهای دیگر همچون تقوا و علم باشد (شرفی و علیزاده‌سیلاب، ۱۳۹۵: ۴۵). همچنین این مشروعیت‌بخشی رضایت مردمی، نه تنها در حدوث، بلکه در بقاء مشروعیت نظام نیز تأثیرگذار و پایه مشروعیت نظام اسلامی است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۷/۱۲/۰۴).

۳-۲-۱. اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با لوازم تحقق و استمرار مردم‌سالاری

همان‌گونه که گفته شد، تحقق دموکراسی به‌عنوان "حاکمیت توسط مردم" و ایجاد یک نظام در واقع دموکراتیک، مستلزم مقدمات و لوازمی است که به‌صورت خاص چند مورد برجسته می‌باشد؛ وجود انتخابات منظم و عادلانه و لوازم آن؛ حاکمیت و برابری در مقابل قانون.

همچنین گفته شد: استمرار یک حکومت مردم‌سالار نیز ملزوماتی دارد که در صورت عدم توجه به این لوازم، بقاء این حکومت با خطر مواجه می‌شود و به‌صورت خاص دو مورد یعنی ثبات و امکان تبدیل اقلیت به اکثریت و تغییر از طریق انتخابات، مورد بررسی قرار گرفت.

در ادامه به بررسی دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون لوازم تحقق و استمرار مردم‌سالاری می‌پردازیم.

۳-۲-۱-۱. لوازم تحقق مردم‌سالاری

۳-۲-۱-۱-۱. وجود انتخابات منظم و عادلانه و لوازم آن

همان‌گونه که گفته شد، در دموکراسی نمایندگی، مشارکت عمومی در حکومت اندک بوده و به شرکت در انتخابات خلاصه می‌شود و مردم خود، قدرت را اعمال نمی‌کنند و صرفاً کسانی را برمی‌گزینند تا از طرف آن‌ها فرمان‌روایی نمایند. آنچه رأی دادن را دموکراتیک می‌سازد، این است که از طریق انتخاباتی رقابتی و منظم باشد تا مردم توان تغییر سیاست‌مداران را داشته باشند تا در نتیجه پاسخ‌گویی سیاست‌مداران میسر شود. بنابراین برابری سیاسی در معنای دقیق، حق رأی برابر برای آحاد شهروندان خواهد بود. در این رابطه دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای نیز پذیرش حق رأی برابر برای همه شهروندان است و تنها محدودیت را بلوغ می‌دانند: (با توجه به روایات فراوان، فهمیده می‌شود که مذاق اسلام این است، آنجایی که نصب الهی نیست یا نصب الهی معمولاً به نیست و عمل به آن نشده، آنجا یک راه بیش‌تر وجود ندارد و آن انتخاب مردم می‌باشد... این مردم دیگر فرقی بین‌شان نیست؛ زن و مرد دیگر ندارد، زن‌ها هم همان قدر حق دارند که مردها؛ جوان‌ها هم همان قدر حق دارند که مردان مسن کارکننده باسابقه. حد سن فقط بلوغ است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۴/۱۲)).

از دیدگاه ایشان این انتخاب در حال حاضر از طریق انتخابات محقق می‌شود (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۰۳/۱۴) و اهمیت آن تا آنجاست که انتخابات را پایه نظام اسلامی معرفی کرده و مردم‌سالاری دینی را جز با یک انتخابات صحیح و همگانی و مشارکت وسیع مردم ممکن نمی‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۸/۰۱/۰۱).

از دیدگاه ایشان انتخابات منحصر در انتخاب کارگزاران نبوده و در ترسیم سیاست‌ها و حتی در تأسیس نظام سیاسی نیز تأثیرگذار می‌باشد. در جهت نخست یعنی کارگزاران نیز، گستره کارگزاران انتخابی را تا رأس جامعه اسلامی می‌دانند و با تفکیک میان معصومین که نصب‌شان الهی است از غیر معصومین، معتقدند در زمان غیر معصوم علیهم‌السلام نیز اجبار نیست، ولی نقش مردم تنها پذیرش است، ولی در حکومت غیر معصوم علیهم‌السلام، علاوه بر پذیرش و عدم مشروعیت اجبار، انتخاب مردم نیز شرط است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۴/۱۲). بر همین اساس نمایندگان مجلس خبرگان رهبری را مصداق اهل حلّ و عقد به معنای انتخاب با بصیرت‌ترها و بزرگ‌ترها نمی‌دانند، بلکه برای آنان شأن نمایندگی قائلند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۴/۱۲).

در جهت دوم یعنی ترسیم سیاست‌ها نیز ایشان قائل به حق مردم در تعیین سیاست‌گذاری‌ها بوده (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲) و در این زمینه به آیه شورا (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۲/۰۵/۱۴)، سیره نبوی و علوی (پیشین) و کلام حضرت امیر مبنی بر مراجعه به نظر مردم، مگر در قضاوت، استناد کرده (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲) و معتقدند مردم‌سالاری صرفاً به معنای انتخابات نیست، بلکه خواست مردم را محترم شمردن و رأی مردم را لحاظ کردن نیز لازمه مردم‌سالاری و از جلوه‌های آن است (خامنه‌ای، درس خارج، ۱۳۹۷/۰۷/۲۴ و ۱۳۹۵/۰۹/۰۳).

در رابطه با تأسیس نظام سیاسی نیز ایشان برای مردم نقش قائل بوده و آزادی سیاسی را به این معنا می‌دانند که همه مردم با قطع نظر از وابستگی‌های قومی، زبانی، نژادی و دینی در یک جامعه بتوانند نظام سیاسی جامعه را به وجود بیاورند و در آن مؤثر باشند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۳/۲۲). همچنین با اینکه ایشان معتقدند اگر مردم رژیم اسلامی را نپذیرفتند، رژیم اسلامی از اعتبار نمی‌افتد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۲/۰۵/۱۴)، ولی با توجه به اینکه مشروعیت اصل نظام را به عنوان حکمی از طرف ولی فقیه می‌دانند، با توجه به مشروط بودن مشروعیت ولی فقیه به انتخاب مردم، اصل نظام نیز تابعی از اراده مردم خواهد بود.

البته همان‌گونه که گفته شد، پیش‌فرض انتخابات عادلانه، شفافیت، نظارت بر مسئولان و پاسخ‌گویی آنان است تا نه تنها استمرار حاکمیت مردم تضمین شود، بلکه مردم با امکان آگاهی از عملکرد مسئولان، زمینه انتخاب صحیح را داشته و در دام شعارهای عوام‌فریبان نیفتند و در صورت

لزوم بتوانند مسئولان ناشایست را عزل کنند که همه این عناصر مورد توجه آیت‌الله خامنه‌ای بوده و ایشان علاوه بر لزوم شفافیت مگر در مسائل امنیتی (خامنه‌ای، درس خارج، ۱۳۹۷/۰۷/۲۴)، نظارت‌پذیری و پاسخ‌گویی مسئولان در همه سطوح (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۲/۱۰ و ۱۳۸۳/۰۸/۰۶ و ۱۳۷۹/۱۲/۰۹ و ۱۳۷۹/۱۲/۲۲ و ۱۳۸۲/۰۲/۲۲ و ۱۳۸۳/۰۳/۱۴ و ۱۳۹۰/۰۷/۲۴)، آزادی بیان در محدوده حدود اسلام و آزادی نقد حقیقی رهبران به معنای عیارسنجی (خامنه‌ای، بیانات، ۱۴۰۰/۰۳/۱۴ و ۱۳۷۷/۶/۲۴ و ۱۳۷۷/۱۲/۰۴) و امکان تغییر مردم‌سالارانه مسئولان در همه سطوح هستند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۷/۱۲/۰۴ و ۱۳۸۲/۱۱/۲۴).

۳-۲-۱-۱-۲. محدود بودن حاکم به قانون (حاکمیت قانون) و نهادهای کنترل‌کننده همچون مجلس

همان‌گونه که گفته شد، پیش‌نیاز دیگر تحقق حاکمیت مردم، حاکمیت قانون است؛ زیرا با توجه به محدود و غیرمستقیم بودن دموکراسی نمایندگی، یکی از خطراتی که مردم‌سالاری را تهدید می‌کند، پدیده استبداد دموکراتیک است که در آن مسئول اجرایی اگرچه به نام توده مردم حکومت می‌نماید، ولی این توده از همه وسایل خود برای کنترل این مسئول محروم شده است و قانونی نیز وجود ندارد که شاخصی برای ارزیابی عمل مسئول باشد. پس دو جهت برای تضمین بقای مردم‌سالاری از این جهت لازم است. شاخصی برای ارزیابی مسئول و استمرار شرایط و وجود نهادهای ناظر.

در این خصوص آیت‌الله خامنه‌ای همه مسئولان را در هر سطح محکوم به قانون دانسته و قانون را میزان پاسخ‌گویی دانسته‌اند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۱۲/۲۲ و ۱۳۸۲/۰۲/۲۲). البته شاخص پاسخ‌گویی درباره شخص رهبر متنوع‌تر و سخت‌گیرانه‌تر بوده و علاوه بر اینکه رهبر را محکوم به قوانین به خصوص قانون اساسی (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۵/۰۳/۱۴) و حتی حکم حکومتی خود می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۲/۰۹/۲۶ و ۱۳۶۶/۱۱/۰۲ و ۱۳۹۰/۰۷/۲۴)، وی را محکوم به قوانین شرع نیز دانسته و بقای رهبری را منوط به بقای عدالت و عدم تخلف از قوانین شرع می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۹/۲۰ و ۱۳۶۶/۱۲/۰۷). طبیعتاً بررسی استمرار سلامت مسئولان از طریق نظارت مؤثر است و آیت‌الله خامنه‌ای نیز با توجه به اینکه حکومت را محل تجمع قدرت و ثروت و حکام را در معرض سوءاستفاده و طغیان نفس می‌داند، نظارت را نسبت به همه نهادها ضروری دانسته (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۲/۱۰ و ۱۳۸۳/۰۸/۰۶ و ۱۳۷۹/۱۲/۰۹) و در مورد ولی فقیه نیز مجلس خبرگان را موظف به تشخیص استمرار شرایط می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۷/۱۲/۰۴).

۳-۲-۱-۱-۳. برابری در مقابل قانون

همان‌گونه که گفته شد، با توجه به احتمال تحقق استبداد دموکراتیک، یکی از تضمین‌های مبتنی بر تجربه بشری، برابری در مقابل قانون است و پس از تحقق حاکمیت قانون و معیار بودن قوانین برای اداره جامعه، برابری در مقابل قانون، تضمین‌کننده این است که قانون صرفاً برای کنترل مردم نبوده و به ابزاری در دست مسئولان برای محدود کردن مردم تبدیل نشود و همه اجزاء جامعه به یک چارچوب قانونی پایبند باشند.

در این زمینه آیت‌الله خامنه‌ای نه تنها در رابطه با باقی مسئولان، بلکه با توجه به معنایی که از ولایت اراده می‌کنند و آن را پیوستگی عاطفی، فکری و عقیدتی شخص حاکم با آحاد مردم می‌دانند، ولی فقیه را نیز بهره‌مند از هیچ ویژگی و امکانات خاصی ندانسته و وی را از لحاظ قانون با دیگران یکسان و محکوم به قانون می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۹/۰۱/۰۶).

۳-۲-۱-۲. لوازم استمرار مردم‌سالاری

همان‌گونه که گفته شد استمرار یک حکومت مردم‌سالار نیز ملزوماتی دارد که در صورت عدم توجه به این لوازم، بقاء این حکومت یا استمرار دموکراتیک بودن آن با خطر مواجه می‌شود. در این رابطه به دو مورد یعنی ثبات و امکان تبدیل اقلیت به اکثریت از تغییر از طریق انتخابات اشاره شد. در این رابطه جایگاه برخی شرایط استمرار مردم‌سالاری همچون ثبات ناشی از نظام دموکراسی نمایندگی و غیرمستقیم بودن دموکراسی یا برای مثال دومرحله‌ای شدن انتخابات‌های مهم، به تجربه و تدبیر بشری بازمی‌گردد، نه تعارض مردم‌سالاری با نظریه ولایت مطلقه فقیه.

پذیرش قواعد بازی از جانب جامعه و تسلیم اقلیت به خواست اکثریت و امید تبدیل اقلیت به اکثریت از طریق انتخابات نیز صرف‌نظر از بُعد جامعه‌شناختی و فرهنگی، با توجه به آنچه در رابطه با جایگاه انتخابات در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای بررسی شد، مشخص می‌شود.

بنابراین در این قسمت تنها به متغیر مهم رعایت حقوق اقلیت توسط اکثریت می‌پردازیم. در این رابطه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با حقوق شهروندان به‌عنوان یک ایرانی می‌فرماید: «ما وقتی که می‌خواهیم یک ایرانی را به‌عنوان یک ایرانی به حقوق حقه خودش برسانیم، از او سؤال نمی‌کنیم که مذهب و یا حتی دین تو چیست. نه، مواطن ماست و از حقوق هم‌شهري گری با ما دارد استفاده می‌نماید و در این مملکت زندگی می‌کند؛ چیزی باید بپردازد، کاری باید کند و حقوقی هم دارد. حق امنیت، حق زندگی، حق کار، حق تلاش، حق تحصیل و فرهنگ دارد» (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۰/۰۸/۲۷).

همچنین ایشان همه اقوام و مذاهب مختلف در ایران را جزئی از پیکر واحد دانسته و آنان را براساس قانون اساسی، دارای حقوق برابر می‌داند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۸/۰۲/۲۴). این نگاه

به همراه التزام به انتخابات، از نظر جامعه‌شناختی، انگیزه اقلیت‌ها به خصوص اقلیت‌های پایدار که امیدی برای تبدیل به اکثریت شدن ندارند را برای مخالفت و مقابله با نظام کاهش داده و سبب استمرار دموکراسی و امنیت پایدار می‌شود.

۳-۲-۲. اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با نظریه پشتیبان مردم‌سالاری

همان‌گونه که گفته شد دموکراسی به شکل حکومت پرداخته و شیوه‌ای برای حل اختلاف است و چیزی درباره ماهیت قوانین نمی‌گوید. نتیجه این مبنا علاوه بر قابلیت جمع دموکراسی با مکاتب فکری مختلف مشروط به نداشتن شاخصه‌های متنافی با دموکراسی، نیازمندی دموکراسی به نظریه پشتیبان بود که به سؤالاتی که دموکراسی در حوزه شکل و محتوا ایجاد می‌کند، پاسخ دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص گردید اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با ولایت مطلقه فقیه، نه با معنای دموکراسی و نه با شرایط تحقق و نه با شرایط استمرار دموکراسی منافاتی نداشته و بلکه دموکراسی را در دل اسلامیت نظام اسلامی تعریف می‌کند و نظریه پشتیبان مردم‌سالاری دینی از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، نظام تجویز دین اسلام است که دارای رهنمودهایی می‌باشد که در صورت عمل آن، مسیر استبداد دموکراتیک را مسدود می‌نماید. بخشی از این ویژگی‌ها همچون لزوم پیوستگی رهبر از نظر اعتقادی، فکری و احساسی با جامعه و محدودیت مسئولان به قانون شریعت و قوانین موضوعه و انتخابات عادلانه همراه با شفافیت عملکرد، نظارت‌پذیری و پاسخ‌گویی مسئولان، پیش از این گذشت.

در این رابطه، عناصر محتوایی دیگری برای دموکراسی از جانب آیت‌الله خامنه‌ای مورد بحث قرار گرفته است، از جمله لزوم رعایت احکام شرعی از جانب دستگاه‌های مختلف، کارآمدی و تفاوت مردم‌سالاری دینی با لیبرال دموکراسی؛

در رابطه با لزوم رعایت احکام شرعی، آیت‌الله خامنه‌ای علاوه بر ملتزم بودن رهبری نظام به قوانین شرع که شرح آن گذشت، مشروعیت همه ارکان و اجزاء نظام از جمله مشروعیت مجلس را منوط به رعایت احکام اسلامی می‌دانند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۱/۰۳/۰۷). این نگاه، علاوه بر آنکه از نظر محتوایی با توجه به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، زمینه کارآمدی نظام اسلامی را فراهم می‌کند، در حوزه شکل نیز تأثیرات گسترده‌ای بر پاسخ‌گو کردن نهادها و اشخاص و فزاینده‌تر از آن زمینه‌ساز نگاه سیستمی نه فردی به حکومت است و اساساً از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، ولایت فقیه حقیقتاً نه ولایت یک شخص که ولایت فقه می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۱۲/۰۷).

در رابطه با کارآمدی نیز ایشان معتقدند هر جا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت و مشروعیت همه ارکان نظام بسته به انجام وظیفه و کارایی در انجام وظیفه است (خامنه‌ای، بیانات،

۱۳۸۳/۰۶/۳۱). ایشان با توجه به آنکه مشروعیت مسئولان دولتی را از مردم و فلسفه وجود آنان را مردم می‌دانند، معتقدند مسئولان باید تمام همت خود را برای آسایش مردم به خصوص کسانی که نیاز به مراقبت و حمایت دارند، به کار برند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۱/۰۳/۱۴). همچنین به صورت خاص ایشان تأکید بر عدالت و مبارزه با فساد داشته و طهارت اقتصادی را شرط مشروعیت همه مقامات حکومت اسلامی می‌دانند (خامنه‌ای، مکتوبات، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲) و به صورت خاص بر نقش دستگاه قضا در حفظ مشروعیت نظام اسلامی تأکید می‌کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۲/۰۶/۰۵ و ۱۳۸۹/۰۴/۰۷ و ۱۳۹۰/۰۲/۲۷).

در رابطه با تفاوت مردم‌سالاری دینی با لیبرال دموکراسی، آیت‌الله خامنه‌ای مردم‌سالاری دینی را با دموکراسی‌های رایج دنیا، در بنیاد دارای اختلاف می‌داند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۱/۱۲/۱۳)؛ ایشان مشکل حکومت‌های دنیا را در هر دو بُعد شکلی و محتوایی دانسته و معتقدند این حکومت‌ها یا در حقیقت، اراده مردم حاکم نیست و یا هدایت الهی در کار نیست (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۸/۲۰)؛ در حالی که نظریه مردم‌سالاری دینی که از دیدگاه ایشان همان جمهوری اسلامی است، هم به اراده مردم است و هم همراه با هدایت الهی می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۸/۲۰). اقا آنچه حکومت اسلامی را از همه حکومت‌های دنیا متفاوت می‌کند و باعث می‌شود حکومت اسلامی در بنیاد با همه دموکراسی‌های رایج دنیا اختلاف داشته باشد، بُعد محتوایی است؛ از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای در حکومت اسلامی (صرف نظر از ضوابطی که از جانب مردم و براساس قوانین تعیین می‌شود) ضوابطی وجود دارد که در دیگر حکومت‌ها نیست. ضوابطی که هم در رابطه با شیوه حکمرانی و اداره کشور وجود دارد و هم در رابطه با معیارهای شخص حاکم و مدیران؛

در رابطه با شیوه حکمرانی همان‌گونه که گفته شد، معیار عدم تخطی از احکام اسلام است؛ ایشان با نفی قدرت‌طلبی در اندیشه اسلامی می‌گویند: (فعالیت سیاسی نمی‌تواند از معیارها و ضوابط دینی و اخلاقی خارج باشد. کار غیراخلاقی برای کسب قدرت، مطلقاً جایز نیست و کسی را که در صراط مدیریت قرار دارد (اعم از رهبری، ریاست جمهوری، مسئولان قوا و رده‌های مختلف مدیریت تا رده‌های شوراهای شهر و روستا)، از اهلیت و صلاحیت می‌اندازد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۱/۱۲/۱۳)). نتیجه این نگاه این است که برخی شیوه‌های رایج در لیبرال دموکراسی غربی؛ همچون اسراف‌ها و تبلیغات پُرخرج، در مردم‌سالاری دینی، مطلقاً نباید انجام گیرد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۱/۱۲/۱۳).

در رابطه با معیارهای مدیران نیز ایشان علاوه بر ویژگی‌های مدیران همچون التزام به احکام شرع، تصدی حکومت را منوط به وجود معیارهایی می‌دانند و براساس آیات قرآن، هر ولایتی غیر از ولایت

الهی، ولایت طاغوت است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۵۳/۰۷/۲۳) و برای طاغوت نبودن حاکم، امام یا همچون عصر ائمه علیهم‌السلام باید به تعیین الهی باشد یا براساس معیارها و ضوابطی انتخاب شود (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۹/۰۴/۲۰). بنابراین علاوه بر معیار شکلی یعنی رضایت مردم، معیارهایی از جانب خداوند مشخص شده است و در حقیقت نصب فقها به حکومت، به معنای تعیین معیارهایی است که مردم در چارچوب این معیارها، حاکم را مشخص کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۶۶/۰۴/۱۲). پس نصب فقها از جانب خداوند نیز از نظر ایشان منافاتی با حاکمیت مردمی ندارد و علاوه بر وجوهی که در مشروعیت بخشی انتخاب و رضایت مردم ذکر شد، مبنای جایگاه والای مردم در اندیشه ایشان این است که مردم مکلف خطاب و موضوع خطاب تشکیل حکومتند و ایشان انتخاب کننده شخص دارای معیارها بوده و ولایت فقیه را همچون دیگر واجبات شرعی که مردم مخاطب حکمند، محقق می‌کنند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۷۶/۱۱/۱۵). همچنین از دیدگاه ایشان شرط معیار فقاقت برای حاکم، به معنای امتیاز طبقاتی برای فقها نبوده و لازمه حکومت اسلامی است، زیرا با توجه به تفکیک احکام به ثابت و متغیر، اجتهاد امکانی را به مسئول می‌دهد تا بتواند به اقتضای شرایط، روش‌های درست را انتخاب کند و اساساً نقش اجتهاد و مجتهد در نظام اسلامی به همین خاطر است (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۱/۰۳/۱۴).

۴. نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت، مشخص شد دموکراسی به معنای "حکومت توسط مردم"، مربوط به شکل بوده و در بُعد محتوایی نیازمند نظریه پشتیبان است و با نظریه‌های مختلف قابل جمع می‌باشد، به شرطی که در آن نظرات وجوهی نباشد که با دموکراسی یعنی بُعد شکلی منافات داشته باشد و در این رابطه با بررسی اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با ولایت مطلقه فقیه به این نتیجه می‌رسیم که این اندیشه، مربوط به بُعد محتوایی بوده و در هیچ‌یک از سطوح، با دموکراسی به معنای "حکومت توسط مردم" منافات ندارد و براساس اندیشه "مردم‌سالاری دینی" که در دو معنای "برای مردم" و "توسط مردم"، به هر دو جهت نظارت دارد، در بُعد محتوایی، ضوابط و معیارهایی را برای مدیر جامعه اسلامی معرفی می‌کند؛ وگرنه از دیدگاه ایشان حکومتی که از نظر محتوایی به معیارهای اسلامی ملتزم باشد ولی از نظر شکلی مردم‌سالار و مبتنی بر انتخاب و رضایت مردم نباشد، حکومت اسلامی نیست.

همچنین اندیشه ایشان پیرامون ولایت فقیه، در پذیرش لوازم تحقق دموکراسی همچون انتخابات منظم و عادلانه و لوازم آن همچون شفافیت، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و نظارت‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی مسئولان، حاکمیت قانون و برابری در برابر قانون و در پذیرش لوازم استمرار دموکراسی همچون ثبات ناشی از پذیرش قواعد بازی از جانب جامعه، رعایت حقوق اقلیت

و تسلیم اقلیت به خواست اکثریت و امید تبدیل اقلیت به اکثریت از طریق انتخابات نیز منافاتی با دموکراسی ندارد.

علاوه بر این با توجه به معارف غنی اسلامی در بُعد محتوایی حکومت اسلامی و ضوابطی که در حکومت اسلامی، هم در رابطه با شیوه حکمرانی و اداره کشور وجود دارد و هم در رابطه با معیارهای مدیران، اندیشه مردم‌سالاری دینی به هر دو بُعد شکلی و ماهوی پرداخته و با توجه به اینکه مبتنی بر مسئولیت و حق تعیین سرنوشت انسان است، نه صرف قرارداد، از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای بسیار پیشرفته‌تر و معنادارتر و ریشه‌دارتر از لیبرال دموکراسی غربی می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۴/۰۳/۱۴) و از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، در منطق جمهوری اسلامی و در حقیقت نظریه مردم‌سالاری دینی هیچ خدشه و اشکالی نیست، اما اثبات حقانیت آن از طریق اثبات عملی است و از دیدگاه ایشان چالش عمده نظام جمهوری اسلامی در این بُعد می‌باشد (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۸۰/۰۸/۲۰). بنابراین اگر در عمل، حاکمیت مردم با ویژگی‌های گفته شده محقق نشود یا از حیث محتوایی التزام عملی به احکام شرع وجود نداشته باشد یا کارآمدی نظام مخدوش گردد، آنچه آسیب می‌بیند، نظریه مردم‌سالاری دینی و به خصوص بُعد محتوایی آن یعنی اسلام است.

با این حال باید توجه داشت که تحقق مردم‌سالاری حقیقی، فرایندی تدریجی است و در غرب نیز حتی حق انتخاب همگانی روندی تدریجی داشته و مطرح شدن حق رأی همگانی در اواخر قرن نوزدهم توسط کسانی چون جرمی بنتام و جیمز میل، عقیده‌ای تدریجانه تلقی می‌شد (heywood, 2002: 73). برای مثال تا سده بیستم، در بیش‌تر دولت‌های غربی هم محدودیت‌های شدیدی برای رأی زنان اعمال می‌شد که به‌طور معمول به‌صورت تعیین شرط مالکیت یا محروم کردن آنان از رأی دادن بود. در بریتانیا تا سال ۱۹۲۸ حق رأی همگانی برقرار نشده بود، در ایالات متحده آمریکا اوایل دهه ۱۹۶۰ بود که سیاه‌پوستان در بسیاری از ایالت‌های جنوبی توانستند برای نخستین بار رأی دهند و در سوئیس تا سال ۱۹۷۱ که زنان سرانجام حق رأی یافتند، همه نمی‌توانستند رأی دهند (heywood, 2002:68-69).

بنابراین نمی‌توان توقع داشت مسیری که کشورهای هم‌چون فرانسه و انگلستان در چند قرن طی کرده‌اند، در رابطه با جمهوری اسلامی به سرعت و بدون محقق شدن لوازم تحقق و استمرار مردم‌سالاری طی شود. محقق شدن مردم‌سالاری دینی حقیقی، مبتنی بر فرهنگ مناسب و ساختارسازی مناسب است تا به‌خوبی لوازم تحقق و استمرار مردم‌سالاری به‌خصوص در حوزه ثبات را محقق کند؛ زیرا اگرچه دموکراسی بخشی مبتنی بر مبانی تجویزی و به‌صورت خاص فقهی می‌باشد، اما بخش مهمی از شرایط تحقق و ثبات دموکراسی به پذیرش اقلیت و اکثریت نسبت به

قواعد بازی ارتباط دارد که تا حد زیادی بحثی جامعه‌شناختی و نیازمند تقویت فرهنگ مردم‌سالار است که می‌توان از طریق آگاهی‌بخشی نسبت به مبانی و همچنین ثمرات عدم التزام به شرایط تحقق و استمرار دموکراسی، آن را تقویت کرد.

همچنین با توجه به آنچه در رابطه با شرایط تحقق و استمرار دموکراسی بیان گردید، مشخص می‌شود تحقق شرایطی همچون شفافیت و نظارت مؤثر بر مسئولان در حوزه شکلی و محتوایی، بستگی زیادی به توان ساختارسازی مناسب و بازبینی و بازرسی منظم و مستمر برای کشف و ترمیم خلل‌های موجود دارد که خود نیازمند تخصص‌گرایی و توجه به تجربیات بشری، توسعه فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی برای بیان نقاط ضعف است که خود متأثر از بُعد فرهنگی است که پیش از این گفته شد. چنانچه بُعد فرهنگی و ساختارسازی مناسب برای تحقق مردم‌سالاری دینی، مغفول واقع شود و نظام جمهوری اسلامی در معرض بازبینی مستمر قرار نگیرد، ممکن است تنها شکلی از مردم‌سالاری دینی باقی بماند و این ایده به برگزاری انتخابات محدود گردد، درحالی‌که از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، مردم‌سالاری دینی فقط پای صندوق رأی نیست، بلکه بدین معناست که براساس اسلام، سالار زندگی جامعه، خود مردم‌اند (خامنه‌ای، بیانات، ۱۳۹۵/۰۹/۰۳).

منابع

۱. شرفی، ا.؛ علیزاده سیلاب، ق. (زمستان ۱۳۹۵). ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. پژوهشنامه انقلاب اسلامی (۲۱)، ۲۳-۵۰.
۲. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (بلون تاریخ). مدخل دموکراسی. بازیابی از <https://wikia.pll.ir/word/index.php/Democracy>
۳. فیرحی، د. (۱۳۹۶). فقه و سیاست در ایران معاصر (نسخه ۶، جلد ۱ فقه سیاسی و فقه مشروطه). تهران: نشر نی.
۴. کریژل، ب. (۱۳۹۴). درسنامه‌های فلسفه سیاسی (نسخه ۱). (ع. احمدی، مترجم) تهران: انتشارات آشنیان.
۵. کلایمر رودی، ک.؛ آندرسن، ت. و کویمبی کریستول، ک. (۱۳۵۶). آشنایی با علم سیاست. (ب. ملکوتی، مترجم) تهران: امیرکبیر.
۶. یزدی حائری، م. (۱۹۹۵). حکمت و حکومت. بی‌جا: شادی. بازیابی از <https://kadivar.com/wp-content/uploads/Hekmat-va-Hokoumat.pdf>
1. Cambridge Advanced Learner's Dictionary / democracy. (n.d.). Retrieved from Cambridge Advanced Learner's Dictionary & Thesaurus: <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/democracy>
2. Dahl, R. a., & Shapiro, I. (2024, 11 07). *Democracy*. Retrieved 12 05, 2024, from Encyclopaedia Britannica: <https://www.britannica.com/topic/democracy>
3. Deneen, P. J. (2015). *Equality, Tyranny, and Despotism in Democracy: Remembering Alexis de Tocqueville*. Retrieved from the imaginative conservative: <https://theimaginativeconservative.org/2015/03/alexis-de-tocqueville-equality-tyranny-despotism-democracy-patrick-deneen.html>
4. heywood, A. (2002). *Politics* (2 ed.). New York: palgrave macmillan.
5. KNIGHT, C. (1845). *Political dictionary* (Vol. 1). London: WILLIAM CLOWES AND SONS.
6. Lowell, A. L. (1889). *Essays on government*. New York: Boston and New York, Houghton, Mifflin & Co.
7. merriam-webster dictionary/ democracy. (n.d.). Retrieved from merriam-webster: <https://www.merriam-webster.com/dictionary/democracy>
8. National Adult Literacy Agency. (2015). *A Plain English Guide to Political Terms*. Ireland: National Adult Literacy Agency.
9. Popper, K. R. (1962). *The Open Society And Its Enemies* (4 ed., Vol. 1). London: Routledge&Kegan Paul.
10. Schwartzberg, M. (2015). Democracy. In M. T. Gibbons, & D. Coole (Ed.), *The Encyclopedia of Political Thought*. New Jersey, United States: John Wiley & Sons, Ltd.
11. Scruton, R. (2007). *The Palgrave Macmillan Dictionary of Political Thought* (3 ed.). New York: PALGRAVE MACMILLAN.
12. Sisk, T. D. (2003). *Democracy and Conflict Management*. Retrieved from beyondintractability: https://www.beyondintractability.org/essay/democ_con_manag
13. Tocqueville, A. d. (1888). *The State of Society in France Before the Revolution of 1789* (3 ed.). (R. Henry, Trans.) LONDON: London Murray.
14. Tocqueville, A. d. (2012). *democracy in america* (Vol. 1). (E. Nolla, Ed., & J. T. Schleifer, Trans.) Indianapolis: liberty fund, inc.
15. United States Department of State Bureau of International Information Programs. (2017). *Democracy in Brief*. Washington, D.C.: GPA Publications.
16. writer, S. (2007, 8 22). "Liberty and justice for some". Retrieved from The Economist: <https://www.economist.com/news/2007/08/22/liberty-and-justice-for-some>